



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۳/۳۰

انجنیر شیر ساپی

مقدمه بر سیاست نیمه کاری سیاست

تفاوت نقد با تهمت زنی!

"دزدیهای از حافظ شیراز" (از دکتر صبور الله سیاست)

قسمت پنجم - بخش اول : در باره منابع زبان فارسی
تلخیص و تنقیح: انجنیر شیر ساپی

زمان آن است آخرین پرده های هنوز آویخته دروغ را کنار زدن تا در پس آن به تماشای مردمی بنشینید، که با ابزارهای بدنمای بزرگ، چندان سرگرم آرایش سابقه خویش اند، که قادر به تشخیص و رچر و کیدگی کامل پوست در خطوط چهره تاریخی و فرهنگی خود نیستند.

دورترین نمونه واقعاً نوشته بر سنگ و چوب و استخوان و پاپیروس و پوست و پارچه و کاغذ، که در حد دو کلمه بر آن لغت فارسی آمده باشد، متعلق به چه زمانی است؟! زیرا همگی می دانند پاسخ عالمانه به چنین سؤالی منجر به کشف این حقیقت بی زوال خواهد شد که زبان فارسی سوقاتی است که در ۳۰۰ سال اخیر به هند ساخته اند و همراه چند خانواده به اصطلاح پارسیان، که گویا اجدادشان از بیم حمله عرب به هند گریخته بوده اند، به ایران بازگشته است. مطلبی که به اذن الهی و از مسیرهای گوناگون به اکتشاف آن خواهم پرداخت.

«زبان فارسی در زمان صفویان و پس از آن در شبه قاره هند هم رونق گرفت و آغاز این رونق و پراکندگی آن را نیز باید در گذشته دور یعنی در ایامی جست و جو کرد که زبان فارسی همراه اسلام بوسیله سلسله و فاتحان نظامی از شرق ایران وارد شبه قاره هند شد: یعنی غزنویان، غوریان، غلامان غوری که همه اینها مراکز در هند برپا کردند و به هواداری و حمایت از شعراء و نویسندگان فارسی زبان برخاستند. کاربرد زبان فارسی در هند پس از هجوم مغولان به شمال شرق و شمال ایران، تحرکی تازه و گسترده یافت. چنانچه پیشتر برنگریستیم، تعداد زیادی از شعراء، نویسندگان و ادبای فارسی زبان ماوراءالنهر و خراسان به هند گریختند و در مراکز از هند که پیشتر پایگاه زبان فارسی شده بود، اقامت گزیدند. اطلاع از فرهنگ و تمدن ایران و تعداد شعراء و نویسندگان فارسی زبان و غزلسرایان، قصیده سرایان و مثنوی سرایان هند به قدری است که شاید برای ناظران هند این سؤال پیش بیاید که هند منبع و زادگاه واقعی زبان فارسی است.» (پژوهشی از پوهنتون کمبریج، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۵۳۷)

حتی در این گالیه پر از دروغ که به وجه احمقانه ای مدعی است زبان فارسی را اعراب و مغولان و ترکان غوری به هند برده و در زمان صفویه به رونق رسانده اند، بدون توان ادای پاسخ به این سؤال که چرا اعراب و مغولان زبان مادری خویش در

ایران به جای گذارده و حامل زبان فارسی به هند بوده اند و چه گونه و در طی و طول چه زمان یک مغول به شاعری فصیح در زبان فارسی بدل شده تا به هند هجرت کند، آثار این نابوری و حیرت دیده می شود که اگر از دوران معینی هندوستان را مرکز انتشار زبان فارسی می گویند، پس شاید که این زبان را در همان هند زاینده باشند؟!

«چون شاعران دوره صفوی مثل پیشینیان خود در عهد تیموری، فاقد تعلیم و تربیت بودند و هنر و قریحه خود را تربیت نکرده بودند» (پژوهشی از پوهنتون کمبریج، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۵۳۸)

همان قریبه پیشین در برآوردن متونی گیج کننده و معیوب و فاقد مستندات. محققى که بتواند در باب شاعران دوره صفوی چنین قضاوتی کند خود به خود میراث ادبی ایران را بر باد داده و مجعول شناخته است، زیرا نمی توان توضیح داد چه گونه از عقبه مولانا و سعدی و حافظ و منوچهری و عنصری و عسجدی و فردوسی و خیام، به شاعران بی نور و مایه عهد صفویه سهمی نرسیده است، مگر این که همان عهد به اصطلاح صفوی را آغاز ظهور زبان فارسی و مجموعه دفاتر شعر موجود را حاصل جعلیات پس از آن بدانیم.

«شاخه دیگری از ادبیات دوره صفوی فرهنگ نامه نویسی است. در کنار نیاز میرم در هند به آثاری از این دست، ابوالفضل وزیر اکبر، در فصاحت فارسی سرآمد بود و بازگشت به استادان کهن سبک هندی و مطالعه آثار آن ها را تشویق می کرد. لازمه پیشبرد این علاقه شناخت عمیق از کاربرد و چم و خم مفاهیم و معانی واژگان فارسی بود. از این رو تالیف فرهنگ نامه ها مورد تشویق قرار گرفت. بدیهی است که قبل از دوره ابوالفضل تالیف لغت نامه گاهی مد نظر قرار داشت ولی فقط معدودی از آن ها تالیف یافته بودند. از میان فرهنگ نامه های معتبری که پس از دوره ابوالفضل در هند تالیف یافت و بایسته توجهی خاص است اول از همه فرهنگ جهانگیری نوشته جمال الدین حسین اینجو است که در دربار اکبر و فرزند او جهانگیر می زیست و فرهنگ خود را در سال ۱۰۱۴ هجری قمری به پایان برد و به جهانگیر تقدیم کرد و عنوان فرهنگ را نیز از نام او گرفت».

(پژوهش پوهنتون کمبریج، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۵۴۷)

حضور تیموریان در هند را از سال ۹۳۲ هجری قمری، درست مصادف با ظهور صفویه و عثمانیان در ایران و ترکیه اعلام کرده اند، بابر را به عنوان نخستین سلطان آن سلسله و سپس همایون و اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگ زیب را در ۹۳۷ و ۹۶۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۳۷ و ۱۰۶۸ هجری قمری به تخت نشاندند، تا مثلث تولید و تبلیغ زبان فارسی در هند و ایران و ترکیه تکمیل شود و پیش از آن که معلوم کنند این مغولان در کدام تغییر مدار و رعد و برق تاریخی، از آسمان به زمین هند باریده اند. با این نمایش مضحک تیموریان هند وارد می شویم با دلفکانی که همگی مشغول نوشتن فرهنگ های فارسی در سرزمین هندند!!! با این همه هنوز کسی سئوالی نداده است که این نهضت فرهنگ فارسی نویسی در هند اصولاً چه صیغه ای است و این شاهان و شاه زادگان تیموری بر اساس چه حکمت و حکمی این همه به زبان فارسی نیازمند بوده اند، هنگامی که در اطراف شان هندوان می جوشیدند و زبان درون درباری آن ها نیز بر سبیل منطق و سنت باید که ترکی مغولی بوده باشد.

«این فرهنگ نفیس و ذی قیمت تالیف میر جمال الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی از رجال معروف هندوستان و ملقب به عضدالدوله است و شرح حال او در آیین اکبری و متأثر الامراء مسطور است. این کتاب را در زمان شاهنشاهی اکبر در سال ۱۰۰۵ ه. ق. شروع و در زمان فرزند او جهانگیر به سال ۱۰۱۷ ه. ق. به پایان رسانید و این مصراع ماده تاریخ او شد «زهی فرهنگ نورالدین جهانگیر» و پس از آن باز در آن تالیف تجدید نظر کرد و چنان که جهانگیر در (تذک) خود تصریح می کند در سال ۱۰۳۲ ه. ق. مجدداً نسخه نویسی از آن به پادشاه هند عرضه داشته است. این کتاب که صرفاً محتوی لغات فارسی الاصل است و برای هر لغت شواهدی شعری ایراد کرده که به ترین و جامع ترین و دقیق ترین فرهنگ های زبان

فارسی می باشد و به طوری که در مقدمه آن می گوید چهل و چهار فرهنگ و رساله لغت در اختیار مولف آن بوده و از روی آن ها کتاب خود را تالیف و تدوین کرده است.»

(لغت نامه دهخدا، مقدمه، ص ۱۹۷)

این هم فرصت دیگری تا نسب کسی را در پانصد سال پیش به شهر شیرازی بچسبانند که سیصد سال قبل به دست کریم خان زند ساخته شده است! تا بدانید غارتگران دانایی های مردم این منطقه اسلامی هیچ فرصتی را برای وصل پاره دیگری به این لحاف چهل تکه و ناهمآهنگ ادب فارسی از دست نداده اند. بر سبیل این قصه های کودکانه و غیر ممکن یک فرهنگ نویس اهل شیراز برای ارائه اسلوب سخن فارسی، بی این که سطری از خود در همان شیراز به جای گذارده باشد، عازم هندوستان می شود تا به تیموریان و مردم هند لغت فارسی بیاموزاند!!!

چنین است فرهنگ جهانگیری، آواری از کلمات نوساخته و غریب، منتسب به شاعرانی که در دیوان شان سایه ای از این تعلقات دیده نمی شود و در می مانید که مردم هند به یادگیری این واژه های شاذ و نامتعارف چه نیازی داشته اند که برای تسهیل امر گفت و شنود آنان چنین فرهنگ متورمی ساخته شود و سرانجام آن زبان فارسی که در فرهنگ جهانگیری محبوس است، اینک در کجا رواج دارد؟!

«مجمع الفرس سروری کاشانی درست در همان زمان که فرهنگ جهانگیری در هند به نام جهانگیر تالیف می شده این کتاب را هم در ایران به امر شاه عباس اول می نوشته اند. تاریخ تالیف جهانگیری سال ۱۰۰۵ و تاریخ تالیف مجمع الفرس سال ۱۰۰۸ هجری است. مولف این کتاب محمد قاسم بن حاج محمد کاشانی متخلص به سروری است که شرح حال او در تذکره تقی الدین کاشانی و سفینه خوشگو و ریاض الشعرا مسطور است. خلاصه این که وی از اصفهان در حدود سال ۱۰۳۲ به هندوستان رفته و دربار شاه جهان را دریافته و بعد در راه مکه درگذشته است. از تذکره نصر آبادی چنین برمی آید که وی در هندوستان پس از اطلاع بر فرهنگ جهانگیری فرهنگ خود را بسط و تفصیل داده است و عجب این است که صاحب فرهنگ جهانگیری کتاب سروری کاشانی را نیز در عداد مأخذ خود ذکر کرده است.»

(دهخدا، مقدمه، ص ۱۹۹، مقاله علی اصغر حکمت، مجمع الفرس سروری کاشانی)

برای آگاهی از مراتب خیانت های فرهنگی اعمال شده در حق مردم ممتاز شرق میانه، تنها خواندن چند جمله بالا کفایت می کند. جهانگیری فرهنگ دور انداختنی خود را در سال ۱۰۰۵ هجری و سروری، در سال ۱۰۰۸ هجری، یعنی سه سال پس از جهانگیری تالیف کرده و با این همه جهانگیری در زمره منابع مورد استفاده خویش، نام فرهنگ سروری را نیز آورده است!!!

«از فرهنگنامه های دیگر که در هند تالیف یافت یکی هم فرهنگ رشیدی تالیف عبدالرشید حسینی، معاصر اورنگ زیب بود. این اثر یکی از ارجمندترین آثار لغت نامه فارسی است که در سال ۱۰۶۴ هجری قمری خاتمه یافت.»

(یعقوب آژند، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۵۴۸)

حالا همین فرهنگ رشیدی را بگشاییم، که از مبانی و مواهب و محکومات لغت فرس گفته اند. در باب این فرهنگ ساده انگار، که به میزان نیاز نگارش نامه ای، لغت واضح و شناسای فارسی ندارد و چنان که بازخوانم در ساخت و پاخت با کلمات کتف های جهانگیری را از پشت بسته است، ادعاها تا به حدی است که شخص مولف را هم به ستایش از خویش واداشته است.

«مؤلف کتاب محمد حسین بن خلف التبریزی متخلص به برهان است، و از ترجمه احوال و تاریخ زندگانی او نظر به قلت منابع تاریخی موجود اطلاع جامعی در دست نیست. نویسندگان فهرست ها و «کاتالگ ها» نیز شرح احوال او را به تفصیل ننوشته اند و این بنده در این مدت کوتاه به منابعی که در دسترس داشتم مراجعه نموده به قدر مقدور تجسس کردم، اما اطلاعاتی مفصل تحصیل نشد...»

(دهخدا، مقدمه، ص ۲۰۱، مقاله علی اصغر حکمت، به نام برهان قاطع)

با این نقل از حکمت، صاحب فرهنگ فارسی دیگری در هند می شویم که مولف معین و زمان تالیف مشخصی ندارد. فرهنگی است که به وضوح تمام از نمونه های دیگر کپی شده، در هیچ زمینه ای کار مستقل شمرده نمی شود و شاید به سبب بی تاثیری، هنوز هم بدون صاحب باقی گذارده اند.

بیش ترین کاربرد این مضامین و مکتوبات کهنه در تبلیغ نام شهرهایی است که در زمان مولفان آن، هنوز نطفه نبسته بودند و غالباً به اصفهان و شیراز و کاشان و قزوین و قم و همدان و نیشابور و غیره اشاره دارند، که تماماً از مراکز تجمع مجدد یهودیان در دوران اخیر است. با این همه دو شرح مختصر در باب افاضات مؤلف برهان قاطع را بخوانید که ارزیابی بی ارزشی و نابابی آن است.

«اولین کتابی که محل مراجعه صاحب برهان بوده است فرهنگ جهانگیری است و می توان گفت که نه تنها از لغات فرهنگ جهانگیری استفاده نموده بل که در غالب مطالب و سبک و حتی عبارات همان مقالات صاحب فرهنگ جهانگیری را به عینه نقل و انتحال نموده است.»

(دهخدا، مقدمه، ص ۲۰۲، مقاله علی اصغر حکمت، به نام برهان قاطع)

حتی اگر این فرهنگ نویسان و شاهان تیموری محتاج آنان شده در هند را جدی بگیریم، با این قضاوت حکمت، منظور از پی نویسی های مکرر بر فرهنگ های فارسی در هند را، باید پایه گذاری و عادی سازی ظهور یک زبان دانست که برنامه ریزان معینی در همین قرون اخیر، آماده کرده و همراه چند گروه مهاجر به ایران خالی از سکنه فرستاده اند تا اینک صاحب قوم و زبان ممتاز و شیرین فارسی شویم که در حال حاضر هم به زحمت دارای اندکی بیش از یک هزار واژه مستقل و غیر اثرگذار و بدون قاعده و گرامر است.

«ابتدای قرن چهاردهم لغت بزرگ حجم مسمی به فرهنگ آندراج در جنوب هند نوشته شد که لغت زبان عربی و فارس هر دو است. پس برای الفاظ عربی منتهی الارب و منتخب اللغه و صراح و غیاث اللغات و فرهنگ فرنگ را انتخاب کرده و در ذیل هر لفظی که از آن ها گرفته عین عبارت آن ها را نقل کرده و در آخر نام آن کتاب را نوشته و مقصودش از فرهنگ فرنگ درست معلوم نشد گویا کتاب لغت جانسن یا استینگس است که هر دو لغت عربی و فارسی به انگلیسی است.» (دهخدا، مقدمه، ص ۲۲۱، مقاله سید محمد علی داعی الاسلام، به نام فرهنگ آندراج)

این فرهنگ متورم و هفت جلدی که عمر اندک ۱۳۵ ساله دارد، شاه کاری است در پریشان نویسی که ظاهراً شاهراجه ای در هندوستان به تالیف آن محتاج شده است! در این مجموعه به مقتضای نوپدید بودن، اندک لغات جدید فارسی و انبوهی عرب نویسی معیوب دیده می شود، به انضمام ترکیببات و معانی شگفت آور و بی مایه ای که در دکان هیچ عطاری نخواهید یافت.

هنگامی که به ماجرای تولید این لغت نامه های فارسی در هند موشکافانه می نگریم، صورتی از مسخره بازی و سیاه کاری فرهنگی به خود می گیرد و چارت مدعیان فارسی دانی وطنی را برای اجرای سهمی از این نمایش به میان صحنه می برد.

سرانجام مردم هند با چنین آشنایی احتمالی و ناچیزی با زبان فارسی، چه گونه از عهدهٔ مراجعه به فرهنگ جهانگیری برآمده و فرضا از ترکیب «اول مفتوح به ثانی زده و ثالث مضموم و او معروف» چه درک می کرده اند؟! زیرا استفاده از فرهنگ جهانگیری و دیگر نمونه های تدوین شده در هند، بیش از واژگان فارسی، نیازمند فهم معنای لغت عرب است!

از درون هیچ زبان مستقل و معینی لهجه زاده نمی شود مگر در صورت برخورد دو زبان و فرهنگ بیگانه با یکدیگر، که در این صورت نام گذاری هر یک، جز با رعایت استقلال، خود ستایی و اضحی است: زبان خوزستانی، زبان کردی، زبان گیلکی و غیره. اگر کسانی دخول واژه های فارسی در این زبان های محلی را، که عارضه ای است حاصل دویست سال مرکزیت اجباری برای زبان فارسی، علت چسباندن و ضمیمه کردن پسوند فارسی به این زبان ها می دانند، پس باید حالت کنونی فارسی را هم، فارسی عربی و یا لهجه و خرده فرهنگی از زبان عرب بگویم!

چنین مباحثی در اندازه خود و بی این که جست و جوی والدین زبان فارسی را قصد کرده باشد، اشاراتی است بر لزوم بازنگری بی تعصب و اندازه گیری توان کاربردی زبان فارسی موجود، در جهان رو به گسترش امروز. اما مقدم بر این باید خاستگاه و دستگاه این زبان را بیابیم و نقطه و نحوه رویش آن را نشان دهیم، زیرا طرح ایراد و ابهام های بالا تعیین تکلیف فرهنگی با زبان فارسی است، اما معلوم کردن زمان و نحوه پیدایش آن، گشودن مدخل تاریخی و سیاسی روشنگری است که با سرنوشت و سرگذشت و هویت و هستی مردم سراسر شرق میانه مربوط می شود.

«یکی دیگر از این نوع فرهنگ ها غیاث اللغات محمد غیاث الدین تکمیل به سال ۱۲۴۲ هجری است. علاوه بر این ها در هند فرهنگ های دیگری هم تالیف یافت که موبد الفضلا تالیف محمد لاد دهلوی، بهار عجم و چراغ هدایت از جمله آن ها بودند...» (یعقوب آژند، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۵۴۸)

پس فرهنگ های فارسی متعددی داریم که در هند نوشته اند، سرشار از لغات من درآوردی (جعلی) دساتیر و شارستان که ارزش علمی ندارند و به کار تحقیق نمی آیند. حالا کسی تعیین کند ریشه های لغت و زبان فارسی را، اگر در این فرهنگ ها نمی یابیم، به کجا رجوع کنیم و اصولاً چنین فرهنگ هایی با چه هدفی چاپ و تبلیغ می شود، آن گاه که هر کدام را ناقص آن دیگری می بینیم. مگر کلام و زبان شلیته است که هر شلخته ای به دل خواه خود بدوزد و بپوشد؟ آیا نباید چنین فرهنگ نویسی فارسی متولد شده در هند را، درست همانند دیگر جعلیات از هند رسیده، چون دین زردشت و دیوان حافظ، دست پخت همان کسان بدانیم که تخت جمشید از آغاز نیمه ساخت و خرابه را، گوهر معماری جهان تبلیغ کرده اند؟!

«فرهنگ نظام تالیف سید محمد علی داعی الاسلام استاد «ناظم کالج» در حیدر آباد دکن که به نام نظام دکن در پنج مجلد تالیف شده...» (دهخدا، مقدمه، فرهنگ نظام، ص ۲۲۷)

این نخبه ترین نوشتار فاقد ارزش در موضوع فرهنگ نویسی زبان فارسی است که هنوز قرنی از قلمی شدن آن نمی گذرد، تا داعی الاسلام فرهنگ جامع زبان فارسی بنویسد تا معلوم شود که هندیان احتمالاً از طریق رجوع به مرتاضان و پیش گوینان، بدون نیاز به فرهنگ نظام داعی الاسلام، فارسی علمی آموخته اند! آیا ضرورت است چنین بافته های یاهو ای را که هر عقل سلیم بدون فوت وقت از بی بنیانی آن خبردار می شود، به عنوان افاضات عالمانه این و آن به خورد عموم دهیم و نپرسیم این چه معرکه ای است که شامورتی بازان آن چنین ناتوان و ناشی اند؟!

اینک که با این نم آبه ها آشنا شدید که سرچشمه لغت فارس گفته اند، جای دارد بپرسیم اگر گنجینه لغات فارسی این است که در هند، یعنی تنها مرکز صدور فرهنگ لغات فارسی آمده است، پس سعدی و حافظ و فردوسی، زبان دواوین خود را قرن ها مقدم بر این فرهنگ نویسی ها از کجا برداشته اند و مثلاً چرا واژه دوش به معنای شب گذشته و نظایر دیگری که دائماً بر زبان این شاعران می گذرد، در فرهنگ نامهٔ جهانگیری و رشیدی و برهان و آندراج دیده نمی شود؟!

«عجالة قدیمی ترین کتابی که در این زمینه (لغت فارسی) هست «لغت نامه» تالیف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی است که به نام فرهنگ یا لغت فرس اسدی معروف است و آن را پس از نظم گرشاسب نامه یعنی پس از ۴۵۸ تالیف کرده است و آن هم در صورتی است که اشعار گرشاسب نامه را که در نسخه های کنونی این لغت نامه است، اسدی خود در آن جا داده باشد. بیش تر بدان می ماند کسانی که در این کتاب دست برده اند این اشعار را پس از اسدی در آن داخل کرده باشند و بعید می نماید که اسدی برای لغاتی که معنی کرده شاهد از شعر خود آورده باشد».

(دهخدا، مقدمه، سعید نفیسی، لغت فرس اسدی، ص ۱۸۷)

گرچه داعی الاسلام با وجود چنین فرهنگ های به ظاهر ۹۰۰ ساله، همین اواخر از بی ترتیبی زبان فارسی نالیده، اما ضرورت می دانم همین قدیم ترین کتاب لغت زبان فارسی را میخ تابوت تصور کسانی کنم که برای ورود این زبان ساختگی، به جغرافیای ما، عمر بیش از سه یا چهار قرن قائل اند. گفته شده که تدوین لغت فرس اسدی طوسی به تقریب با تدوین دیوان شاه نامه همزمان است، هر دو کتاب را در حوزه جغرافیای طوس تالیف کرده اند و در منطق مطلب کاملاً قابل قبول است که آثار این همشهریگری و همسایگی را در هر یک از این دو تالیف شاهد شویم. ضرورت نمی بینم یادآوری کنم که در زمان سرودن شاه نامه و لغت فرس هنوز خط عرب به بلوغ نحوی لازم نرسیده و تا تعیین تکلیف با مکان نصب نقطه و اعراب فاصله بسیار دارد و فرض را بر این قرار می دهم که فارسی زبانان ایران و هند با مدد اسطرلاب های مخصوص و رجوع به جوکیان و مرتاضان و کارگشایان غیب دان هند، چند قرنی مقدم بر عربان، برای یا و با و تا و جیم و خ و نون نقطه ساخته و پیشرفت فرهنگ و کتابت و نظم کلام خود را معطل اعراب نکرده اند!!! اینک ابتدا کافی است به کیفیت و کمیت لغت فرس اسدی طوسی پردازم که موجب شرمندگی صاحبان ادعاهای ریز و درشت در باب زبان فارسی کهن خواهد شد.

مجموع واژگان ثبت شده در لغت فرس اسدی طوسی به تصحیح دبیر سیاقی تنها ۴۸۰ لغت است. مجموع لغات کاربردی در فرهنگ لغت اسدی طوسی، از زبان شیرین فارسی، حد اکثر ۲۰۰ کلمه است و البته کشف این بغرنجی که الفاظ در دو طرف تساوی در این فرهنگ را، از دارائی و دولت کدام قوم برداشته شده است.

«چون از لغت فرس اسدی فقط یک نسخه خطی بنا بر اوضاع ایران نسبتاً کهن به جای مانده است ناچار باید چنین پنداشت که این کتاب بسی استنساخ نشده است. اسدی همواره در ادب فارسی دارای مقامی بلند بوده است مع ذلک در بعضی فرهنگ های متأخر به اشعار وی استناد شده، در حالی که مصنفان این فرهنگ ها لغت نامه او را خود ندیده اند، ولی حلیمی و حسین وفایی این کتاب را در برابر خویش داشته اند. برای تحقیق بیش تر در این موضوع منابع کافی در اختیار من نیست. فرهنگ نویسان بعدی یک شعر را به شاهد چند لغت آورده اند چنان که اسدی نیز چنین کرده است و همچنین اغلب معنای لغات را به عینه از اسدی نقل کرده اند».

(محمد دبیر سیاقی، لغت فرس اسدی، صفحه شصت و سه، مقدمه پاول هرن)

حالا به اوج تراژدی در این کهنه ترین شناس نامه زبان فارسی می رسیم. پاول هرن، که کاشف این فرهنگ در زیر زمین واتیکان بوده است، قریب ۱۳۰ سال پیش فقط از وجود یک نسخه از این فرهنگ لغت خبر می دهد که سخت موجب حیرت است، اما نباید نگران بود؟! زیرا که این آمار هم به وقت خود زایمان خواهد کرد.

{ دفتر لغت فرس اسدی طوسی، به تصحیح دبیر سیاقی در ۱۳۳۶ شمسی و چاپ همان کتاب به تصحیح مجتبابی و صادقی به سال ۱۳۶۵ شمسی انجام شده است. ... تصحیح دبیر سیاقی ۴۸۰ و از آن مجتبابی و صادقی ۷۸۰ لغت را به شرح رسانده است. هیچ کس تاکنون نپرسیده این اضافات را از کجا برداشته اند }

بر سبیل ذکر مقدمه عنوان کنم که دو منبع و مغازه فروش افاده برای فارس پرستان و فارسی ستایان، شاه نامه فردوسی و دیوان حافظ نامی است، یکی در ابتدای ظهور این زبان و دیگری در میانه آن، به شرح و نقلی که بارها خوانده و شنیده ایم. برای شاه نامه، فریتس ولف آلمانی فرهنگی دارد که لغات و ضمائر و موصولات و حروف اضافه و مشتقات و مصادر آن دیوان را فهرست کرده و از طریق کتاب او می توان با دقت کافی دریافت که در شاه نامه فردوسی که و با و یا و از و چند و چون و اگر و مگر و یا رستم و رخس و ضحاک و دماوند و رزم و بزم و غیره، چند نوبت و در کدام ابیات به کار رفته است. چنان که در سال های اخیر فرهنگ دیگری را، خانم مهین دخت صدیقیان، به همان روال و سیاق، برای دیوان حافظ فراهم آورده، که خواهان را با فهرست کاربرد لغات فارسی و ضمائم و حواشی آن، در دیوان حافظ آشنا می کند. ملتمس و خاضع دانایی و درستی، با قیاسی کنجکاوانه در این دو منبع، به سهولت از اسرار جلای زبان فارسی موجود آگاه می شود: فرهنگ ولف کم تر از ۱۲۰۰ لغت فارسی آشنا را عرضه می کند و فرهنگ خانم صدیقیان بیش از ۴۰۰۰ واژه را!! این دو کتاب را ورق بزنید و اگر حوصله دارید الفاظ ناب و لغتواره آن را شماره کنید تا به سادگی دریابید این تفاوت ۳۰۰۰ واژه را، از ریشه و مشتقات کلام و زبان عرب برداشته و به فارسی سرد و بی نمک شاه نامه افزوده اند و معلوم تان شود که قند موجود در اشعار حافظ از کجا رسیده و آبخور گسترش کاربرد زبان فارسیان، از چه چشمه ای جوشیده است!؟

مأخذ : «تاملی در بنیان تاریخ ایران» " ناصرپورپیرار"
(برآمدن صفویه ، ج. ۶ ، ص. ۱۹ الی ۵۸)

